

منشور سیاسی برای تشکلِ چپِ جدید

فرامرز دادور

تشکلِ چپِ جدید که از درون سه سازمانِ چپ و کنشگرانِ چپ پدیدار گشته، حرکتی لازم برای تقویتِ جنبشِ آزادیخواه و عدالتجو در ایران است. در ۳۵ سالِ گذشته در زیر سلطه نظامِ فقهاتی، مردم ایران از مشارکت در استقرارِ آرمانهای دمکراتیکِ انقلاب ۱۳۵۷، یعنی دمکراسی و عدالتِ اجتماعی منع شده اند. از همان اوایلِ انقلاب جنبشِ آزادیخواه مردم و از جمله بخشهای کارگری، زنان، جوانان، دانشجویان و اقلیتهای ملی/مذهبی با سرکوبهای وحشیانه حکومتگران روبرو شده، هزاران نفر از دگراندیشان و فعالانِ سیاسی/اجتماعی به قتل رسیده و ده ها هزار نفر حبس و شکنجه شده اند.

حاکمانِ تاریک اندیش، بخاطرِ حفظِ نظام و در مخالفتِ با ارزشهای پیشرفته و مدنیِ انسانی و با توسل به مقابله ایدئولوژیک و عقیدتی با تهاجماتِ سیاسی/نظامی از سوی امپریالیسم امریکا و متحدینِ غربی و محلیِ آن در منطقه، با همسان معرفی نمودنِ آزادیهای اجتماعی با "فرهنگِ ابتذالِ غرب" و به بهانه "حفظِ دستاوردهای انقلابِ اسلامی"، با استفاده از مکانیسمهای شدید امنیتی برای سرکوبِ فعالانِ پیشروِ سیاسی/اجتماعی و در واقع نفیِ هر نوع آزادیهای سیاسی/مدنی و سلطه اختناقِ مرگ آور در جامعه، زمینه را برای شعله ور نمودنِ جنگِ خانمانسوزِ ایران و عراق نیز فراهم نموده، متعاقباً از هر گونه پیشرفت در راستای توسعهِ دمکراتیک و عادلانه جامعه جلوگیری نمودند. اوضاع کنونی در ایران به گونه ای است که علاوه بر وجودِ مناسباتِ استثمارِ سرمایه داریِ معمول در جهانِ امروز، سیطره ستمهای مضاعفِ سیاسی/اجتماعی ناشی از سیادتِ حکومتِ خودکامه مذهبی، وضعیتِ غیر دمکراتیک و تبعیض آمیز را برای مردم، در ابعادِ وسیعِ زندگی غیر قابل تحمل نموده است. حکومتگران با تحمیلِ موازین مذهبیِ قرون وسطائیِ درج گردیده شده در قانونِ اساسیِ جمهوری اسلامی، اضافه بر وجودِ نابرابریها و ناعدالتهای معمولِ ناشی از تفاوتِ طبقاتی و شیوع فقر و محرومیت در میان اکثریت توده های مردم، به شدتِ تبعیضاتِ اجتماعی علیه زنان و دگر اندیشان مذهبی و ملیتی،

نیز افزوده اند.

در واقع بخاطر وجود یک نظام سراسر فاسد و ستمگر، حاکمان جمهوری اسلامی و وابستگان سرمایه دار آنها در بخشهای نیمه دولتی و خصوصی با کنترل درآمدهای نفت، منابع طبیعی جامعه و ارزشهای تولید شده اجتماعی بوسیله کارگران و زحمتکشان را مستقیماً و همچنین با توسل بر بنیادهای گوناگون رژیم ساخته و نیروهای انتظامی و سپاه پاسداران چپاول و غارت میکنند. در مقابل، زندگی اکثریت مطلق مردم، تحت شرایط وخیم معیشتی/اجتماعی و تورم بالای ۴۰ درصد و بیکاری بیشتر از ۳۰ درصد، در وضعیتی اسارت بار میگذرد. اگر در برخی از جوامع پیشرفته و مدرن سرمایه داری، مردم با برخورداری از سطحی از آزادیهای سیاسی/اجتماعی، توانسته اند که با استفاده از ابزارهای انتخاباتی و تشکیل سازمانهای صنفی/سیاسی تا اندازه ای در امور جامعه دخالت نموده، در نتیجه در بخش بیشتری از مزایا و ثروت جامعه سهم شوند. اما در ایران همانند دیگر جوامع بسته و استبدادی، در نبود پایه ای ترین آزادیهای مدنی، تداوم سرکوب حکومتی علیه هر نوع دگراندیشی و سازمان یابی سیاسی/عقیدتی و سلطه خود کامه ترین مناسبات سرمایه داری؛ توده های کارگری، زحمتکش و محروم در عریان ترین شکل، تحت استثمار اقتصادی و انواع ستمهای اجتماعی قرار دارند.

روشن است که مردم ایران همانند دیگر جهانیان خواهان آزادی، دموکراسی واقعی و عدالت اجتماعی بوده و اکثراً به این شناخت رسیده اند که وجود جمهوری اسلامی مانع اصلی برای هر نوع تغییر اساسی دموکراتیک در جامعه است. بر این اساس از دیدگاه جنبش سوسیالیستی، جامعه ایران نیازمند به عبور از نظام موجود و انجام دگرگونیهای اساسی در عرصه های مختلف اجتماعی و بویژه مقدماتاً ایجاد تحول رادیکال دموکراتیک در حیطه ساختار سیاسی در راستای جمهوریت، سکولاریسم و ارزشهای جهانشمول حقوق بشر میباشد. در عین حال، از نقطه نظر شکل چپ جدید؛ هدف نهایی یعنی عبور از سرمایه داری (نظامی مبتنی بر مناسبات کالائی و مالکیت/کنترل خصوصی بر شالوده های اقتصادی)، به سوی سوسیالیسم به مثابه نوعی از سازماندهی اجتماعی استوار بر مالکیت/کنترل اجتماعی بر ثروت تولید گشته و روابطی غیر استثماراری و مبرا از قانون ارزش، استراتژی دراز مدت بدان سو را تشکیل میدهد. اما بدیهی است که سرنوشت به انجام رساندن یک همچون دگرگونی بنیادی در جامعه، به وجود زمینه های عینی (توسعه ضرور در تکنولوژی/ثروت

و نهاد های اقتصادی/اجتماعی) و فرایندهای ذهنی (ارتقاء لازم در شناخت و اعتقاد عمومی به ضرورت سازندگی جهانی متفاوت از سرمایه داری و درخور انسانیت) بستگی پیدا میکند. بر این اساس دغدغه اصلی در این مقطع زمانی برای چپ ایران، تلاش برای نیل به ساختاری دموکراتیک و پایبند به آزادیهای مدنی است که حامل عناصر سیاسی، حقوقی و فرهنگی مترقی و زمینه ساز برای مشارکت عموم مردم در سازندگی نظامی انسانی و عاری از ستمهای اجتماعی باشد. بنابراین، وظیفه مبرم در موقعیت حاضر تلاش در جهت سازمان یافتگی یک اپوزیسیون وسیع و در عین حال منسجم حول اصول پایه ای دموکراتیک است که در عین ایجاد یک قطب مخالف و چالشگر در مقابل نظام و جلب خیل عظیمی از فعالان در جنبش مردم به صفوف خود؛ پیشاپیش از توانائی سیاسی و جایگاه معنوی و مورد اعتماد توده ها برخوردار بوده، قادر به تدارک برنامه های مبارزاتی هدفمند و سازمان داده شده برای دوران پر تلاطم مبارزات و خیزشهای انقلابی، باشد.

در این رابطه، بخشی از استراتژی چپ میبایست ترویج برای برگزاری مجلس موسسان در دوران بلافاصله پس از انقلاب بوده، سیاستهای آن بگونه ای باشد که در انتخاب نمایندگان مردمی برای این نهاد و تهیه یک قانون اساسی متشکل از دمکرات ترین موازین حقوقی، تاثیرگذار باشد. بخشی از اصول تشکیل دهنده مفاد قانون اساسی مورد نظر چپ میتوانند به شرح زیر میباشند:

- ۱- آزادیهای بی قید و شرط مدنی/سیاسی و مخالفت با اعدام و شکنجه
- ۲- ساختار حکومتی جمهوری، سکولار، فدرال و مبتنی بر ارزشهای جهانشمول حقوق بشر که مقامات قانون گزار (نمایندگان مجالس سراسری و محلی)، قضائی و اجرائی (رئیس جمهور، استاندار، بخشدار و...) در مناطق گوناگون مرکزی و بومی با رای همگانی و مستقیم مردم انتخاب میگردند
- ۳- به رسمیت شناخته شدن حقوق برابر، بین زن و مرد و در میان همه ملیتهای ایران
- ۴- استقلال و تمامیت ارضی ایران و مخالفت با هر نوع تعرض سیاسی/نظامی در امور داخلی ایران
- ۵- برچیدن همه سلاح های کشتار دسته جمعی (اتمی، شیمیائی و بیولوژیک) در ایران و جهان

مفادِ زمینه سازِ سوسیالیستی برایِ پلاتفرمِ تشکّلِ چپِ جدید

- ۱- احقاقِ مطالباتِ صنفی و عدالتجویانه کارگران، توده های زحمتکش و زنان، بویژه در حیطه سازمان یابی و آزادیهای دمکراتیک
- ۲- تضمینِ اشتغال، حقوق بازنشستگی، بیمه درمان و آموزشِ مجانی
- ۳- نفیِ سیاستهایِ بی رویه خصوصی سازی/آزاد سازی و تاکید بر حفظِ مالکیت و مدیریتِ عمومی/اجتماعی بر صنایع و موسساتِ کلیدی از طرفِ نهادهای حکومتیِ انتخابی در سطوح مختلفِ جامعه
- ۴- مخالفتِ با تهاجمات و سیاستهای امپریالیستی و دفاع از مبارزاتِ آزادیخواهانه، عدالتجویانه و استقلال طلبانه در جهان

۴ سپتامبر ۲۰۱۴

استیضاح وزیرعلوم: زور آزمائی دوجناح برای کنترل دانشگاه ها!



تقی روزبه

رابطه رژیم و دانشگاه مثل رابطه مارگزیده و ریسمن سپید و سیاه است. چرا که از همان فردای پس از انقلاب بهمن ۵۷ و تأسیس حکومت اسلامی، درحالی که خمینی و روحانیت تازه به قدرت رسیده هنوز نیات و ماهیت واپسگرایانه و سلطه جویانه خود را عیان نساخته بودند و توهم توده ای گسترده ای نسبت به آنها وجود داشت، رژیم اما درمحیط های دانشجویی خود را در اقلیت یافت و برای فتح سنگردانشگاه ها تهاجم گسترده ای را درپیش گرفت و نهایتا ناچارشد که برای مدتی طولانی دانشگاه و سایر محیط های دانشجویی را تحت عنوان انقلاب باصطلاح فرهنگی تعطیل و از نو تجدید سازماندهی کند.

انقلاب ضدفرهنگی اما اسم شبی بود برای به انقیادکشاندن دانشگاه ها

و افکندن افساراسلامی به گردن آن ها. بدون چنین "انقلاب فرهنگی" رژیم هیچگاه قادر نبود که سلطه خود را بردانشگاه ها و محیط های دانشجویی تحمیل کند. با این همه همین سلطه هم متزلزل و آسیب پذیر بود و هراز گاهی ناچار می شد برای زهرچشم گرفتن یورش های وحشیانه ای را به محیط های دانشجویی سازمان دهد. دوره احمدی نژاد مقطع مناسبی بود که حاکمیت و باندهای افراطی-امنیتی، میخ خود را محکم تر بر "تابوت" دانشگاه ها به کوبند و بیشترین تلاش خود را در پادگانی کردن فضای آن ها، تصفیه های فراگیر و گرازکوب کردن به کارگیرند و البته بیشترین موفقیت را در قیاس با دوره قبل، نصیب خود کردند و عرصه را حتی بر جناح های رقیب و هم پیمان خود هم تنگ کردند. با این وجود، همواره جدال های درونی باندهای رژیم که هیچ گاه در کل حیات نظام اسلامی فروکش نکرده اند، در سطح دانشگاه ها نیز بازتاب داشته اند. با پیروزی روحانی و اعتدال گرایان در انتخابات ریاست جمهوری سال گذشته، جدال پیرامون کنترل دانشگاه ها باردیگر شدت و حدت تازه ای یافت. چنان که از همان لحظه رأی اعتماد به وزراء دولت جدید یکی از کانون های مهم جدال حول وزیرعلوم و انتصاب های دانشگاهی جریان داشته و جریان حاکم به شدت نگران سست شدن فضای پادگانی در سطح دانشگاه ها بوده است. از این رو باندهای حاکم تمامی تلاش خود را برای آن که مبادا نسیم اعتدال و تغییر ولوجزئی در دانشگاه ها بوزد و ناخواسته موجب به حرکت درآمدن لایه های زیرین نارضاییتی انباشته شده در بدنه جامعه دانشگاهی بگردد، بکارگرفته اند. خشم آن ها از برخی گزینش ها و پذیرش برخی دانشجویان ستاره دار و دعوت برخی استادان تسویه شده و نیز افشاء بورس های اهداء شده به آقازاده های باندهای حاکم، چنان است که آن ها رسماً وزیرعلوم را به خاطر آن ها به زیرمهمیزاستیضاح کشانده اند. آن ها شرط انصراف خود از استیضاح را کنارگذاشتن سیاست دعوت از دانشجویان ستاره دار و استادان برکنار شده و دست نبردن به ترکیب کنونی ساختاردانشگاهی و اجتناب از بکارگیری مدایران وابسته به جناح دیگرکرده بودند. (گوا این که نباید فراموش کرد که اجراء این سیاست ها توسط دولت و وزیرعلوم اساساً به شیوه گزینشی و جلب نیروهای همگرا با نظام ولی نزدیک به جناح اعتدال گرایان صورت گرفته است). افشاگری های تاکنون صورت گرفته نشان دهنده آن است که باندهای حاکم تاجه حد دانشگاه ها و بودجه های آن را به تیول خود (تیول دایمی) تبدیل کرده و آن را در خدمت کادرسازی و تربیت مدیران از میان اعوان و انصار خود اعم از آقازاده ها و عوامل مزدور خود بکارگرفته اند (جلوه و مصداقی از جلوه ها و مصادیق یک رژیم تماماً رانت خوار).

اهمیت کنترل دانشگاه ها از جهات گوناگونی مطرح است: از یکسو کنترل دانشگاه توسط این یا آن قدرت قبل ازهرچیز باهدف کادرسازی و تربیت مدیران و "اندیشه ورزان متعهدی" است که بدون آن حکومت کردن و کنترل برکشور و بهره برداری از ثروت ها و منابع آن ناممکن است. گویان که جمهوری اسلامی بدلیل آسیب پذیربودن در قبال آن چه که به فرارمغزها موسوم است، قادر به حفظ بخش وسیعی از این سرمایه ها نیست و تنها در چندسال گذشته ۲۰۰ هزارتحصیل کرده از کشورخارج شده است. اما این از اهمیت کنترل دانشگاه ها نمی کاهد و باعث نمی شود که رژیم از تلاش خود برای کنترل آن ها، با توجه به کثرت دانشجویان و اهمیت حیاتی تربیت متخصصین وفادار به خود بکاهد و کوتاه بیاید. نکته دوم آن که در شرایط استبدادی و سرکوب فراگیر سیاسی در سطح جامعه حتی برای جناح های رقیب، دانشگاه ها همواره نقش مهمی در تقویت و عضوگیری جناح های سیاسی بخصوص جناح اصلاح طلبان داشته است (نقش مهم تحکیم وحدت درزمان اصلاح طلبان درمطرح شدن و پیروزی آن ها را بیادداشته باشیم). نکته سوم آن که دانشگاه ها علاوه بردوکارکردفوق، همواره نقش مهمی در شکستن فضای اختناق و گسترش و تقویت جنبش های اجتماعی و اعتراضی و اشاعه گفتمان آزادی و برابری داشته اند که بخش مهمی از نگرانی عمیق رژیم از سست شدن فضای پادگانی در دانشگاه ها از همین نقش دانشگاه ها و دانشجویان پیشرو سرچشمه می گیرد.

نبردحول کنترل دانشگاه البته بخشی از منازعه همه جنانبه و رو به تشدید بین دولت و اصول گرایان شکست خورده در انتخابات پیشین ریاست جمهوری است. چنان که به مرورزمان لحن حملات روحانی و افشاگری او و حامیانش تندتر و خشم آگین ترشده است. سخنان اخیر و بی سابقه روحانی که در آن حریفان خود را بزدل و ترسو خواند و به جهنم حواله اشان داد و در دفاع ازموضع خود ابرازداشت که مخالفانش از اتاق فکربه اتاق عملیات نقل مکان کرده اند*۲ فراز تازه ای دراین جدال بی پایان است. بی تردید استیضاح وزیرعلوم یکی از مصادیق فعال شدن اتاق عملیاتی است. سخنان غیرمنتظره و پرخاشگرانه روحانی خطاب به مخالفین خود، نشان دهنده آن است که اولاً مخالفان برای فلج کردن دولت اقدامات متعددی را در دستورکارخود قرارداده که او برآن شده است با هشدار و نهیب و تهدید (افشاگری و گفتاردرمانی) جلوی اقدامات آن ها را بگیرد. اما تعرض روبه گسترش جناح حاکم برای زمین گیرکردن دولت و روندرویدادها تدریجاً به دولت و حامیان آنها می فهماند که به صرفاً به افشاگری و گفتاردرمانی نمی توان اتکاء کرد. بهرصورت برشی از کشاکش دوجناح و کانونی شدن

آن پیرامون استیضاح می تواند درمقطع کنونی تصویرروشن تری از توازن قوا و چشم انداز دامنه منازعات بعدی ارائه بدهد. آن چه که بویژه استیضاح کنندگان را مصمم تر ساخته است، سهم بودن خامنه ای در نگرانی آن ها پیرامون وضعیت دانشگاه ها و برنامه های وزارت علوم است. نگرانی که بارها به اشکال گوناگون ابزاری شده و مدتی پیش خامنه ای صراحتاً در مورد آن به دولت و وزیران عرصه فرهنگی و علوم تذکر داد و نسبت به تبدیل شدن محیط های دانشجویی به محل منازعات و نفوذ جناح ها و احزاب هشدار داد. در راهبرد خامنه ای و جناح حاکم اساساً قرار نیست گشایش در تحریم ها و دیپلماسی هسته ای به نرمش در برابر مردم هم تأویل و تفسیر شود.

البته نتیجه استیضاح بیش از همه به موضع گیری پشت پرده خامنه ای و اصول گرایان میانه رو در مجلس و چانه زنی ها و بندوبست های پیرامون آن وابسته است. اگر روحانی نتواند حمایت ضمنی آن ها را در پشت پرده بدست بیاورد و اگر از بیت رهبری نشانه ای از تمایلی منبئ بر کوتاه آمدن استیضاح کنندگان به مجلس نرسد، چه بسا استیضاح کنندگان علیرغم مخالف های کما بیش وسیع علیه آن و تهدید وزیر علوم به روشنگری رأی خواهند آورد و این پیروزی مسیر گام های بعدی آنها برای افزایش فشار را هموارتر خواهد کرد.

از سوی دیگر نباید فراموش کرد که دولت روحانی برای ایستادگی در برابر فشارهای روزافزون رقبا و پیش برد برنامه های خود، ناچار است که حامیان اجتماعی خود را بسیج کند. او بدون حربه افشاگری و بسیج پایگاه اجتماعی اعتدال گرایان و صرفاً با اتکاء به چانه زنی در بالا قادر نخواهد بود که در مقابل تعرض جناح مقابله در آستانه پایان سال اول ریاست جمهوری اش پایداری کند. سعید حجاریان در گفتگویی از لزوم تغییر برخی وزراء بی خاصیت و نیز تغییر صدها فرمانده و استانداری که از حکومت قبلی هم چنان بر سر کار هستند و با سیاست های دولت اعتدال هم خوانی ندارند سخن به میان آورده است.

وزیر علوم و دولت نیز از حربه افشاء بیشتر اطلاعات پشت پرده (برای مقابله با حربه استیضاح حریف) سخن به میان آورده و در همان حال، گرچه دیر هنگام، سعی کرده است که با بسیج نیروهای دانشگاهی در دفاع از وزیر علوم و عقب راندن استیضاح کنندگان که اساساً بابتکار جناح افراطی و جبهه پایداری است، بهره گیرد. طومارهای حمایت ۱۵۰۰ استاد و ۵۰۰۰ دانشجو از آن جمله است.

گرچه سیاست انبساطی روحانی و وزارت علوم در دانشگاه ها کاملاً

کنترل شده است و بشدت مواظب اند که این جدال ها تعادل و آرامش(گورستانی) دانشگاه ها را بهم نریزد و موجب تحرک و به میدان آمدن بدنه دانشجویی، مخالفان و جریان های غیروابسته به حاکمیت نگردد و تنها مشمول اصلاح طلبان معتدل گردد، اما این به معنای بی تفاوتی فعالین و بدنه دانشجویی به منازعات و شکاف های فوق نیست. برعکس استفاده هشیارانه دانشجویان و جریانات مستقل و مترقی از فضاهای برآمده از شکاف بالائی ها حائزاهمیت است. بی تردید دانشجویان خودبهبتر از هرکسی با راه و رسم استفاده از این شکاف ها در جهت و خدمت اهداف و خواست های خود آشنا هستند. از نزاع دوجناح برای کنترل دانشگاه ها می توان روزنه ها و رخنه هایی برای تضعیف نسبی کنترل هردو جناح بردانشگاه ها و پیشروی نیروهای مستقل و غیروابسته به حاکمیت یافت.

۲۷-۰۵-۹۳ -۲۰۱۴-۰۸-۱۸

نگاه کنید

*۱- ۱۶ آذر و رویش جوانه ها:

<http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۳/۱۲/۱۶.html#more>

نگاه کنید به:

*۲- کلید خوردن سناریوی تازه

http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۴/۰۴/blog-post_۲۹.html

از تحرک دلواپسان تا فعال شدن دولت پنهان!

http://www.taghi-roozbeh.blogspot.de/۲۰۱۴/۰۵/blog-post_۷.html#more

چرا آتش بس در غزه کا فی نیست

راجی سورانی

توصیف مرگ و ویرانی در غزه غیرممکن است. اینجا، در غزه، که نشسته ایم حتا درک این که چه رخ می دهد دشوار است.

هفته پیش، شاهد حمله دیگری به یکی از مجتمع های سازمان ملل بودیم که به غیرنظامیان پناه داده بود. ۱۷ تن کشته و ۱۲۰ تن زخمی شدند.

حمله دیگری به بازاری در شجاعیه در ساعت هایی که گمان می رفت آتش بس باشد

به کشتن ۱۸ تن و زخمی شدن در حدود ۲۰۰ تن انجامید.

امروز اسرائیل در رفح، یکی دیگر از مدارس زیر نظر موسسه امداد آوارگان فلسطینی UNRWA را که سرپناه هزاران تن بود بمباران کرد و ده تن را کشت. حتی وزارت خارجه آمریکا بیانیه نادری در محکومیت اسرائیل منتشر کرد که در آن

این حمله را «تاسف برانگیز» و «شرم آور» خواند.

این کا بوس است، اما کا بوسی که می دانیم نمی توانیم با بیدار شدن به آن پایان دهیم.

دکترین غزه اسرائیل که غیرقانونی مناطق پرجمعیت غیرنظامی و خانه ها را می کوبد، وحشت بی حد و مرزی می آفریند.

اسرائیل به عمد غیرنظامیان را مجازات می کند تا بر حماس فشار سیاسی وارد کند. اسرائیل ۸/۱ میلیون شهروند نوار غزه را دسته جمعی تنبیه و مجازات می کند. وگرنه، این آمار و ارقام را چگونه می توان به نوعی دیگر توضیح داد؟

آخرین ارقامی که مرکز حقوق بشر فلسطین (PCHR) گردآوری کرده نشان می دهند که ۱۸۱۷ فلسطینی کشته شده اند. از این عده، ۱۵۴۵ تن – میزان باورنکردنی ۸۵٪ – غیرنظامی بودند؛ به اصطلاح «اشخاص مورد حمایت» بر

اساس حقوق بین المللی بشردوستانه.

صدها هزار غیرنظامی آواره شده اند. به آنها دستور فرار داده اند اما جایی ندارند که بروند؛ پناهگاه های سازمان ملل که به غیرنظامیان جا می دهد بارها هدف قرار گرفته اند. نوار غزه ویران است. درک ویرانی شجاعیه مشکل است.

حتا نیروگاه به خرابه تبدیل شده است. بیمارستان های ما چطور باید به کار ادامه دهند؟ مراکز تصفیه فاضلاب چطور؟ چطور باید به آب سالم دست پیدا کنیم؟

خواست های ما

در این میان، ما خواهان پایان یافتن خشونت هستیم. پایان این وحشت و این رنج هستیم. این همه کودک کشته شده اند. جنایت های جنگی واقعیت روزمره ما شده اند.

اما آتش بس کافی نیست.

ما خواهان عدالت هستیم. خواهان پاسخگویی هستیم. می خواهیم به عنوان انسان با ما رفتار شود و کرامت انسانی ذاتی ما به رسمیت شناخته شود. خواهان پایان یافتن محاصره غزه هستیم.

در هفت سال گذشته، اسرائیل نوار غزه را در محاصره کامل قرار داده است. اسرائیل با بستن مرزها غزه را آهسته خفه و ما را به عمد محکوم به حرکت در مسیر توسعه نیافتگی کرده است.

پیش از تهاجم جاری، ۶۵ درصد مردم بی مزد یا بیکار بودند. هشتاد و پنج درصد مردم به کمک های غذایی سازمان های بین المللی وابسته بودند. بیماران نیازمند درمانِ نجات بخش که در غزه ممکن نیست مجاز به ترک غزه نبودند و

فوت می کردند.

زندگی در محاصره زندگی نیست. ما نمی توانیم به این واقعیت بازگردیم. من نمی توانم هفت سال محاصره بیشتر را مجسم کنم. محاصره نبودِ امید را نشان می دهد. به معنای این است که جوانان غزه آینده ندارند. کار ندارند. امکان

خروج ندارند. وقتی جنگ شروع می شود، حتا نمی توانند فرار کنند.

اما محاصره تنها نیمی از واقعیت نوار غزه است. نیم دیگر نبودِ کامل حاکمیت قانون است. جنایت های جنگی با معافیت کامل از مجازات رخ می دهد. خودِ محاصره جنایت جنگی و سیاست رسمی دولت اسرائیل است.

علاوه بر آن، حمله های دایمی و تهاجم های مکرر انجام می شود. از زمان آغاز محاصره، این سومین تهاجم اساسی است. به معنای واقعی کلمه، هزاران غیرنظامی کشته شده اند. هزاران خانه و زندگی تخریب شده است.

معافیت کامل از مجازات

این جنایت های جنگی با معافیت کامل از مجازات انجام می شود. پس از عملیات سرب گداخته - ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸ تا ۱۸ ژانویه ۲۰۰۹ - مرکز حقوق بشر فلسطین ۴۹۰ شکایت از طرف ۱۰۴۶ قربانی مطرح کرد. در پنج سال پس از آن،

فقط ۴۴ پاسخ دریافت کردیم. مسؤولان اسرائیلی تصمیم گرفتند که به ۴۴۶ شکایت دیگر حتا نباید پاسخ داد.

چه نتایجی به دست آمد؟

یک سرباز برای دزدیدن یک کارت اعتباری مجرم شناخته و به هفت ماه زندان محکوم شد.

دو سرباز به خاطر استفاده از پسری نه ساله به عنوان سپر انسانی مجرم شناخته شدند و هر یک به حبس تعلیقی به مدت سه ماه محکوم شد.

یک سرباز به خاطر «سوء استفاده از سلاح گرم» برای تیراندازی به گروهی از غیرنظامیان حامل پرچم های سفید که به مرگ دو زن انجامید، مجرم شناخته و به ۴۵ روز زندان محکوم شد.

این عدالت نیست. تاثیر این جنایت های جنگی مداوم و معافیت از مجازات ناشی از آن کرامت و ارزش ما به عنوان انسان را نفی می کند؛ می گوید زندگی ما مقدس نیست؛ می گوید ما به حساب نمی آییم.

در رویارویی با این زیستن، خواست های ما زیاد نیستند. غیرواقعی هم نیستند.

ما می خواهیم با ما به عنوان برابر رفتار شود. می خواهیم به حق ما احترام بگذارند و از ما حفاظت کنند. خواهان اجرای حقوق بین المللی به طور برابر در مورد اسرائیل و فلسطین هستیم. حاکمیت حقوق بین المللی باید رعایت شود و

تمام مسؤولان نقض حقوق حساب پس بدهند.

ما می خواهیم به اتهام های مربوط به جنایت های جنگی رسیدگی شود و مسؤولان آنها مورد پیگرد قرار بگیرند. آیا این درخواست غیرمنطقی است؟

ما خواهان پایان یافتن محاصره هستیم. غیرقانونی بودن سیاست محاصره اسرائیل مورد تردید نیست. کمیته بین المللی صلیب سرخ در

یکی از بیانی‌های نادر خود به صراحت گفت که سیاست محاصره اسرائیل به معنای مجازات

دسته جمعی و نقض حقوق بین‌المللی است. پیامدهای این سیاست در واقعیت نوار غزه آشکار است.

ما خواهان برچیدن محاصره هستیم. می‌خواهیم از امکان زندگی با کرامت برخوردار شویم. آیا این درخواست غیرمنطقی است؟

اینها خواست‌های سیاسی نیستند. خواست‌هایی برای رفتار با ما به عنوان انسان هستند.

آتش بس کافی نیست. آتش بس به درد و رنج پایان نخواهد داد. تنها ما را از وحشت مرگ در زیر بمباران به وحشت مرگ در اثر خفگی تدریجی سوق خواهد داد.

ما نمی‌توانیم دوباره در قفسی زندانی بشویم که اسرائیل هر زمان که بخواهد با تهاجم‌های وحشیانه و ویرانگر خود تکان دهد.

۳ اوت ۲۰۱۴ (۱۲ مرداد ۱۳۹۳)

اسرائیل در غزه و دشوارى صلح

منبع: وبگاه «انتفاضه الکترونیک»

متن انگلیسی: <http://electronicintifada.net/conte> ...

درباره صدای سوم در جنگ اسرائیل در غزه و دشوارى صلح

گفتگوی تلویزیون رها با مهرداد درویش پور

با ادامه بحران در غزه، جوامع مدنی در سراسر دنیا واکنشهای

متفاوتی داشته‌اند. برخی به مدافعان اسرائیل بدل شده و جمعی نیز خود را در صف حامیان حماس قرار داده‌اند؛ در این میان به نظر می‌رسد خط مدافعان صلح که به هر دو گروه انتقاد دارند کم رنگ شده است.

<https://www.youtube.com/watch?v=03dLHIL3a6g>

چرا اسرائیل نمی‌تواند پیروز شود



ادگار کرت
نویسنده ی اسراییلی
ترجمه ی محمد ربوبی

ظاهراً جاده ی خونینی که ما در اسرائیل از حمله ای تا حمله ی دیگر طی می‌کنیم برخلاف تصور ما پایانی ندارد . این مسیر خونین به سوی قهقرا و نابودی است که در آینده خواهیم دید

این متن به صورت خودکار از وبسایت «ایران‌پرس» استخراج شده است.

این متن به صورت خودکار از وبسایت «ایران‌پرس» استخراج شده است.

چند روزی است که خواهی خواهی با شعار « بگذار ارتش دفاعی اسرائیل پیروز شود » رو به رو می‌شوم. بسیاری جوانان که این شعار را روی صفحه ی فیسبوک مشاهده میکنند ، تصور میکنند این شعار به مناسبت عملیات نظامی اخیر ارتش در نوار غزه ابداع شده است . اما من مسن تر از این جوانان هستم و خوب به خاطر دارم که این شعار مدتها پیش ابداع شد : ابتدا به صورت برجسبها روی خود روها و سپس چنان عمومی شد که هر کودکی در اسرائیل آن را تکرار می‌کرد .

هدف این شعار هواداران حماس یا شهروندان اروپایی نبوده و نیست، بلکه هدفش فقط و فقط اهالی اسرائیل و جهان بینی لعنتی آتھایی است

که چهارده سال است بر همه چیز و در همه جا حکمفرما شده. این شیوه ی تفکر برمبنای تصورات واهی و فاجعه بار آنها ست .

نخستین مبنای تصور آنها این است که گویا انسانهایی در اسرائیل وجود دارند که مانع پیروزی و آسایش حاصل از آن هستند. گویا این خرابکاران - من و همهی اشخاصی که طرز فکر دیگری داریم - مانع پیروزی ارتشمان هستیم . یعنی ما با نوشتن مقالات گزنده و فراخواندن مردم به انسان دوستی و برانگیختن احساس همدردی بازوان نیزومند ارتشمان را به بند میکشیم . اگر ما نبودیم ، اگر ما خائنها وجود نداشتیم ، ارتش دفاعی اسرائیل مدتها پیش پیروز شده بود و سرانجام آرامش و آسایشی که همهی ما آرزویش را داریم برقرار میشد .

مبنای تصور دیگری که به مراتب خطرناک تر است و در شعار « بگذار ارتش دفاعی اسرائیل پیروز شود » نهفته این است که ارتش اسرائیل می تواند پیروز شود. هر روز یکی از خانواده های مقیم جنوب کشور را پای تلویزیون می آورند که بگوید: « ما پرتاب راکتها را تحمل میکنیم برای این که این ترس و وحشت برای همیشه پایان گیرد».

در طی چهارده سال چهار بار حملهی نظامی کرده ایم . آماج حملهی اخیر نوار غزه است و ما هنوزهم همان شعار پرت و پلا را تکرار می کنیم. کودکانی که در جریان حملهی تهاجمی سال ۲۰۰۲ وارد کلاس اول دبستان شدند، اینک سربازانی هستند که به غزه حمله ور شده اند. در جریان هر یک از این عملیات نظامی سیاستمداران مرتجع و مفسرین سیاسی به ما توضیح میدهند که دوران دوستی پایان گرفته و بایستی برای همیشه به این قائله پایان داد. و موقعی که آدم قیافهی آنها را روی صفحهی تلویزیون مشاهده میکند از خودش میپرسد: منظورشان پایان دادن کدام قائله است؟ چون اگر رزمندگان حماس یکی پس از دیگری کشته شوند، بازهم کسی واقعا باور نمیکند آرزوی فلسطینیها برای دستیابی به رسمیت شناختن کشور فلسطین برباد خواهد رفت. پیش از ظهور حماس، علیه سازمان آزادی بخش فلسطین جنگیدیم. و اگر حماس نابود شود، باید علیه یک سازمان دیگر فلسطینی جنگیم . ارتش اسرائیل نمیتواند در این یا آن جنگ برنده شود . اما فقط و فقط تفاهم و سازش سیاسی میتواند امنیت و آرامش برای شهروندان اسرائیل به ارمغان آورد. اما این موضوع را بنا بر ارادهی نیروهای میهن پرستی که جنگ کنونی را هدایت میکتند نمیشود بر زبان آورد. از اینرو هنگامی که آتش جنگ خاموش شود و کشته شدگان دو طرف مخاصمه شمرده شود انگشت اتهام به سوی ما نشانه خواهد رفت.

خطابی که سبب از دست رفتن جان بسیاری میشود البته زشت و ناپسند است و عاقبت خوبی ندارد. اما تکرار دوباره ی خطا زشت تر است. عملیات متعدد نظامی با تلفات جانی بسیاری از انسان ها اتجام گرفت و ما اکنون بار دیگر به همان نقطهی پیشین رسیده ایم. تنها چیزی که در این میان دگرگون میشود و به واقع بدتر و وخیم تر میشود نا توانایی جامعهی اسرائیل در برخورد و کنارآمدن با انتقاد است. در هفتهی گذشته راستگرایان رادیکال به تظاهر کنندگان چپ حمله ور شدند. صفحهای در فیسبوک با عنوان < مرگ بر چپ ها > گشوده شد و بایکوت همه ی آنهایی درخواست شد که به پیروزی اسرائیل باور ندارند. ظاهرا جادهی خونینی که ما در اسرائیل از حمله ای تا حمله ی دیگر طی میکنیم برخلاف تصور ما پایانی ندارد. این مسیر خونین به سوی قهقرا و نابودی است که در آینده خواهیم دید.

۱۹۶۷ Etgar Keret یکی از نویسندگان معروف اسرائیل.

برگرفته از ۲۰.Juli, FAZ

اسرائیل خواهان صلح نیست



نوشتۀ Gideon Levy لوی

مفسر و روزنامه نگار «هاآرتز»

ترجمۀ محسن یلفانی

اسرائیل خواهان صلح نیست. هیچ وقت این چنین آرزو نداشته‌ام که ثابت شود آنچه در اینجا می‌نویسم، اشتباه باشد. امّا قرائن و شواهد روی هم تلنبار میشوند. در واقع، میتوان گفت که اسرائیل هیچ وقت خواهان صلح نبوده است؛ منظور یک صلح عادلانه است، صلح بر اساس سازشی عادلانه برای هر دو طرف. درست است که در زبان عبری سلام معمول بین مردمان همان «شالوم» (صلح) است – شالوم هنگامی که همدیگر را می‌بینند و شالوم به هنگامی که همدیگر را ترک می‌کنند.

تقریباً هم‌اکنون اسرائیلی‌ها دم به ساعت تکرار می‌کنند که خواهان صلح‌اند، و البته که چنین است. اما منظور آنها چنان صلحی نیست که با عدالت همراه باشد، که بی آن، نه صلحی هست و نه خواهد بود.

اسرائیلی‌ها خواهان صلح‌اند، نه عدالت؛ آنها خواهان صلحی که بر ارزش‌های جهان‌شمول مبتنی باشد، نیستند. بدین ترتیب، حاصل چنین ترجیع‌بندی است «صلح، صلح، در حالی که صلحی در کار نیست.» و قضیه به همین جا ختم نمی‌شود: در سال‌های اخیر اسرائیل حتی از آرزوی برقراری صلح هم فاصله گرفته و یک سره از آن ناامید شده است. صلح از دستور کار اسرائیل محو شده و جای خود را یا به اضطراب‌های جمعی داده است که منظم‌اً به جامعه تزریق می‌شوند، و یا به امور شخصی و خصوصی که بر هر چیز دیگر اولویت دارند.

به نظر می‌رسد که آن اسرائیلی‌ای که در آرزوی صلح بود یک دهه پیش در گذشت. یعنی در پی شکست دیدار سران در کمپ دیوید در سال ۲۰۰۰، همراه با جان‌داختن دروغِ فقدان طرف مذاکره فلسطینی، و البته، با از سر گذراندن دوران خون‌آلود انتفاضه دوم. اما حقیقت این است که حتی پیش از آن هم، اسرائیل هیچ وقت واقعاً خواهان صلح نبوده است. اسرائیل هیچ وقت، حتی برای یک لحظه، با فلسطینی‌ها به عنوان انسان‌هایی با حقوق برابر رفتار نکرده است. اسرائیل هرگز نسبت به مصیبت فلسطینی‌ها به عنوان یک مصیبت انسانی و ملی تفاهمی نشان نداده است.

جناح طرفدار صلح اسرائیل نیز - اگر اصولاً چنین چیزی وجود داشته - در بحبوحه صحنه‌های دلخراش انتفاضه دوم و باز با همان دروغ «فقدان شریک مذاکره»، آخرین نفس‌ها را کشید. آنچه باقی ماند چند سازمانی بودند که در برابر مبارزه‌ای که به منظور بی‌اعتبار کردن آنها در گرفته بود، همانقدر مصمم و فداکار بودند که بی‌اثر و بی‌خاصیت. بنابر این، اسرائیل ماند و موضع انکارگرایانه‌اش.

در این میان، انکارناپذیرترین دلیل این که اسرائیل خواهان صلح نیست، پروژه شهرک‌سازی در اراضی اشغالی است. از همان آغاز این پروژه، هیچ‌کس نتوانست آزمایشی چنین با قطعیت و دقت نیات واقعی اسرائیل را آشکار نکرده است. به عبارت ساده: سازندگان این شهرک‌ها، در پی تحکیم بخشیدن به اشغال‌اند، و بنا بر این صلح نمی‌خواهند. تمام داستان در این دو کلمه خلاصه شده است.

با فرض عقلانی بودن تصمیمات اسرائیل، نمی‌توان پذیرفت که ساختن

شهرک‌ها در اراضی اشغالی با خواست صلح سازگار باشد. هر نوع اقدام برای خانه‌سازی، هر خانه‌پیش‌ساخته و هر بالکن، به معنی مردود دانستن صلح است. اگر اسرائیل می‌خواست که از طریق توافقاتی اسلو به صلح دست یابد، می‌بایست حداقل ساختن شهرک‌ها را به ابتکار خود متوقف می‌کرد. این که چنین اقدامی صورت نگرفت، ثابت می‌کند که توافقاتی اسلو فریبکارانه بوده‌اند و یا در نهایت، روایتی از یک شکست اعلام شده. اگر اسرائیل در طابا، در کمپ دیوید، در شرم‌الشیخ، در واشینگتن و یا در بیت‌المقدس می‌خواست به صلح دست یابد، می‌بایست قبل از هر چیز به ساختن شهرک‌ها پایان دهد. بدون هیچ قید و شرطی و بدون هیچ انتظاری. این واقعیت که اسرائیل چنین نکرد دلیل آن است که خواهان صلح عادلانه نیست.

اما شهرک‌ها تنها یک محک برای دریافت نیّت اسرائیل به شمار می‌روند. امتناع اسرائیل ریشه‌های بسیار عمیق‌تری دارد و در «دی-ان-ای» اش، در دستگاه گردش خورشید، در دلیل وجودی‌اش، و در بدوی‌ترین اعتقاداتش جای دارد. در آنجاست که، در عمیق‌ترین لایه‌ها، این مفهوم نهفته است که این سرزمین تنها برای یهودیان در نظر گرفته شده است. در آنجاست که، در عمیق‌ترین سطح، پیام «ام اشگولا» (am sguła) - «قوم ارزشمند خدا» - و «خدا ما را برگزید»، جای گرفته است. در عمل، این پیام به این صورت معنی شده که، در این سرزمین یهودیان مجازند به انجام هر کاری که برای دیگران ممنوع است، دست بزنند. نقطه عزیمت این است و از این نقطه راهی به سوی صلح عادلانه نیست. آنجا که نام بازی سلب هویت انسانی از فلسطینی‌هاست، آنجا که سیاست شیطانی جلوه دادن فلسطینی‌ها هر روز و هر روز به مردم حقنه می‌شود، راهی برای نیل به صلح عادلانه موجود نیست. کسانی که متقاعد شده‌اند که هر فلسطینی آدمی مظلونی است و هر فلسطینی می‌خواهد «یهودی‌ها را به دریا بریزد»، هرگز با فلسطینی‌ها صلح نخواهند کرد. بیشتر اسرائیلی‌ها متقاعد شده‌اند که این دو نظر حقیقت دارند.

در دهه گذشته، هر دو ملّت از هم جدا شده‌اند. جوان معمولی اسرائیلی هیچ وقت همتای فلسطینی خود را نمی‌بیند، مگر در دوران خدمت سربازی‌اش (آن هم در صورتی که خدمتش را در سرزمین‌های اشغالی انجام دهد). جوان معمولی فلسطینی هم هرگز همسن و سال‌های اسرائیلی خود را نمی‌بیند، مگر در لباس سرباز عصبی‌ای که بر سرش داد می‌کشد، یا نصف شب به خانه‌اش هجوم می‌برد، و یا در هیئت یکی از ساکنان شهرک‌ها، زمینش را غصب می‌کند و یا بیشه‌اش را به آتش می‌کشد.

در نتیجه، تنها تماس میان دو ملّت به برخورد اشغالگر، که مسلّح و

خشن است، با اشغال‌شده، که سرخورده و آمادۀ روآوردن به خشونت است، محدود شده. مدت‌ها از روزگاری که فلسطینی‌ها برای کار به اسرائیل می‌آمدند و اسرائیلی‌ها در فلسطین مغازه‌داری می‌کردند، گذشته است. مدت‌هاست که دورانی که این دو ملت چند دهه‌ای را در سرزمینی مشترک سر کردند و با هم روابطی نیمه عادی داشتند و این روابط از حداقل عدالت برخوردار بود، سپری شده است. در چنین اوضاع و احوالی، تحریک کردن و به خشم آوردن این دو ملت علیه یکدیگر، همچنانکه تشدید ترس و انباشتن کینه‌های جدید بر روی آنچه از پیش موجود بوده، بسیار آسان است. و همین، خود دستورالعمل مطمئنی برای امتناع از صلح است.

بدین ترتیب بود که هوس جدیدی به سر اسرائیلی‌ها زد: هوس جدائی: «آنها آن طرف، ما هم این طرف (و همین طور آن طرف)». در حال حاضر که هنوز اکثریت فلسطینی‌ها - تخمینی بر اساس تجربۀ دهها سال کار روزنامه‌نگاری خودم در سرزمین‌های اشغالی - خواهان همزیستی‌اند، اغلب اسرائیلی‌ها در پی جدائی‌اند، طبعاً بی آنکه حاضر به پرداخت هزینه آن باشند. نظریۀ «دو کشور» طرفداران فراوانی پیدا کرده، اما هیچ تصمیمی برای متحقق کردن آن در عمل در میان نیست. اغلب اسرائیلی‌ها طرفدار این نظریه‌اند، ولی مایل نیستند که نه اکنون، و حتّی نه در اینجا، اجرا شود. آنها با این باور تربیت شده‌اند که طرفی برای مذاکرات صلح در کار نیست - البته طرف فلسطینی، و گر نه، طرف اسرائیلی حاضر و آماده است.

متأسفانه، حقیقت تقریباً بر عکس این باور است. فلسطینی‌ها دیگر شانس برای این که ثابت کنند می‌توانند طرف مذاکره باشند، ندارند؛ اسرائیلی‌ها معتقدند که آمادۀ مذاکره‌اند. بدین ترتیب فرآیندی آغاز گردید که طی آن شرایط، موانع و اشکال‌تراشی‌های اسرائیل بر هم انباشته شد - که این همه خود نشانۀ دیگری است بر امتناع اسرائیل. نخست خواست توقف تروریسم مطرح شد؛ پس از آن خواست تغییر رهبری (یا سر عرفات مانع دست و پاگیری به شمار می‌آمد)؛ پس از اینها، مانع حماس پیش آمد. اکنون نوبت خودداری فلسطینی‌ها از برسمیت شناختن اسرائیل به عنوان یک دولت یهودی است. اسرائیل بر این عقیده است که به هر اقدامی که دست می‌زند - از دستگیری‌های دسته‌جمعی تا ساختن شهرک‌ها در اراضی اشغالی - همه بر حق‌اند، در حالی که همۀ اقدامات فلسطینی‌ها «یک جانبه» بوده است.

تنها کشور روی کرۀ زمین که فاقد مرز است تا به حال حاضر نشده است حتّی مرزهای مصالحه شده‌ای را که خود به آنها رضایت می‌دهد، تعیین

کند. اسرائیل هنوز این واقعیت را هضم نکرده است که برای فلسطینی‌ها، مرزهای ۱۹۶۷ مادر هم‌[مصالحه‌ها و خط قرمز عدالت (یا عدالت نسبی) است. برای اسرائیلی‌ها، مرزهای ۱۹۶۷، «مرزهای خودکشی» است. به همین دلیل است که حفظ وضعیت موجود به هدف واقعی اسرائیل، به مهمترین اصل سیاست اسرائیل، و تقریباً به غایت نهائی آن تبدیل شده است. اما مسئله این است که وضعیت موجود تا ابد قابل دوام نیست. از لحاظ تاریخی، کمتر ملتی بوده است که بدون مقاومت به اشغال تن در داده باشد. جامعه بین‌المللی نیز سرانجام روزی در مورد این وضعیت قاطعانه به صدا درخواهد آمد و این به صدا درآمدن با اقدامات تنبیهی همراه خواهد بود. از این همه به این نتیجه می‌رسیم که هدف اسرائیل واقع‌بینانه نیست.

اکثریت اسرائیلی‌ها، هر چند که رابط خود را با واقعیت از دست داده‌اند، زندگی معمول خود را ادامه می‌دهند. آنها دنیا را همواره علیه خود می‌دانند، و مناطق اشغالی را که دم در خانه‌هایشان است، بسی دور از قلمرو علایق خود می‌شمارند. هر کس که به خود جرات دهد از سیاست اشغالی اسرائیل انتقاد کند، به ضد یهود بودن متهم می‌شود؛ هر اقدام مقاومت‌آمیز به عنوان یک تهدید وجودی تلقی می‌شود؛ تمامی مخالفت‌های بین‌المللی نسبت به سیاست اشغال به حساب «محروم کردن اسرائیل از حقوق حق خود» و تهدیدی نسبت به موجودیت کشور گذاشته می‌شوند. هفت میلیارد مردم دنیا - که بیشترشان با اشغال مخالفند، در اشتباه‌اند، و شش میلیون یهودی اسرائیلی - که بیشترشان از اشغال حمایت می‌کنند - ، بر حق، چنین است واقعیت از نگاه یک اسرائیلی متوسط.

بر این همه، سرکوب، پنهان‌کاری و تیره و تار کردن فضا را نیز بیافزائید تا توضیح دیگری برای سیاست امتناع اسرائیل بیابید: تا زمانی که زندگی در اسرائیل بر وفق مراد است، آرامش برقرار است و واقعیت مخفی نگاه داشته می‌شود، چرا باید کسی برای استقرار صلح خود را به دردسر بیاندازد؟ تنها راه برای این که غز[محاصره شده، وجود خود را به خاطر مردم بیاورد، این است که چند تا موشک شلیک کند؛ و ساحل غربی تنها وقتی در دستور روز قرار می‌گیرد که، مثل روزهای اخیر، در آنجا خونی ریخته شود. به همین ترتیب، به موضع جامعه بین‌المللی فقط وقتی توجه می‌شود که می‌کوشد تحریم یا مجازاتی علیه اسرائیل اعمال کند، که در این صورت بلافاصله مبارزه‌ای علیه آن آغاز می‌شود که محتوای اصلی‌اش را مظلوم‌نمایی همراه با اتهامات تاریخی تند و تیز - و گاهی گستاخانه و بیربط -

تشکیل می‌دهد.

چنانکه ملاحظه می‌شود، تصویر غمانگیزی است. در این تصویر هیچ پرتوی از امید نمی‌توان یافت. تغییر به خودی خود، از درون جامعه اسرائیل، تا زمانی که به همین منوال رفتار می‌کند، پیش نخواهد آمد. اشتباهات فلسطینی‌ها به یکی دو تا ختم نمی‌شود، اما اشتباهات آنها فرعی است. در این دعوا، عدالت اساساً با طرف فلسطینی است، در حالیکه طرف اسرائیلی اساساً راه امتناع را برگزیده است. اسرائیلی‌ها اشغال را می‌خواهند، نه صلح.

فقط امیدوارم که در اشتباه باشم.

(این مقاله به زبان‌های عبری و عربی نیز منتشر شده است.)

روزنامه‌ها آرتز روز سه شنبه ۸ ژوئیه در تل‌آویو کنفرانسی درباره صلح برگزار می‌کند. در این کنفرانس بجز عدد زیادی از صاحب نظران، پرزیدنت شیمون پرز و پرزیدنت محمود عباس هم شرکت خواهند داشت. شیمون پرز گفتگویی با یک خبرنگار خواهد داشت. از محمود عباس نیز یک گفتگوی ضبط شده پخش خواهد شد. گیدئون لوی نیز در کنفرانس حاضر خواهد بود.